اسکن شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه نسخ خطی

کتابخانه ملی ملک

شماره ثبت: ۳۵۳

عنوان اصلی: فرهنگ عربی به فارسی /

عنوان دیگر: ——

مؤلف: ——

مترجم: ——

شارح: ——

کتابت: ——

محل کتابت: ——

تاریخ کتابت: ۱۲۷۷ ق

تعداد صفحه: ۲

تعداد سطر: ۲۲

ابعاد: طول ۱۹ عرض ۱۴/۳

زبان:

نوع خط: شکسته نستعلیق

روش تهیه: وقف ☐ اهدائی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐

واقف: ——

تاریخ ثبت: ——

نوع کاغذ: ترنگ آهار مهره

نوع جلد: مشن مشکی لایی

موضوع (ها): ۱. زبان عربی - واژه نامه ها - فارسی

شناسه افزوده: ——

یادداشتها: ۱. دارای مقدمه مصطفی.

فهرستنگار:

تاریخ فهرستنگاری:

بررسی کننده: صیفانی

تاریخ بررسی: ۸۷/۶/۲۳

آستان قدس رضوی
موزه ملی ملک
مؤسسه کتابخانه

آستان قدس رضوی
موزه ملک
موسسه کتابخانه

کارگاه صحافی
کتابخانه و موزه ملی ملک

تعمیرات انجام شده	
۱	جزوه‌بندی و دوخت آن
	ته دوزی
	وصالی صفحات
۲	وصالی قسمتی از صفحات
۳	تعویض جلد
	تعویض عطف جلد
	بازسازی و مرمت جلد
تاریخ	۱۳۷۶/۸/۲۵
شماره مسلسل	۱۳۲

حسن نمازی زاده

استان قدس رضوی
مالک موزه و کتابخانه

۲۰۵ ورق
۳۵ صفحه بیانی

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملی ملک - طهران
شماره ۳۵۳
تاریخ ۲۲ ماه ۱۳۳۰

بازدید شد
۱۳۵۱

آستان قدس رضوی
موزه ملی ملک
موسسه کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الاجمعین اما بعد فان العوام الخواص الفاضل عبد الرحمن جامی عبد الرحمن شاه وحل سقی الله مثواه فانه الجنة مثواه و عامل لفظة و

بسم الله الرحمن الرحیم

مقابله ابواب کلام باسم شریف حی توانائست و مفاتح کنوز باخرد با بلاد آن خاوران کلمات بعد از اداء تو حید و تمجید خوانی الجلال و تقدیس و تسبیح کردگار لایزال و نعت رسول ثقلین بهتر خلق الله و دو قبیله و اصحاب اجمعین الطاهرین **اما بعد** آنکه لغت کلید مستحکمات بیمثا اشعار و نظم و نثر خصوصا مشکلات پادشاه مرتضی را در اسرار کلیات بنده حقیر الفاظ چند از در و فرهنگ حضرت ساخته باز از جزایر ابلیه تعیین و تبع کرده اند و مستعد نوشته جمع کردم بالله التوفیق **الباء الف**

ساخا بر خرد و درود جام ۞ خاک بر سر کن غم ایام را ۞ الله والله باخرد ابهر خرما جو شوخ

ابن پیلوان ادبا خوستان اولاد فرزندان احفاد و فرزند فرزندان و اصحاب یاران و اصحاب

خوستان اولاد الابیب عاقلان اقران جوانس ابرار بندگان امجاد بزرگان اجواد نیکو اوزد

میخها اجود خرد زر و زوج زنان از ازواج زنان ابا بلاد جوار و اجانب بیگانگان اقارب نزدیکان

اقربا نزدیکان اقوام خویشان ابناء السبل مردم راه گذار اهل حصین مردم حصار اثیر برگزیده

اجیر مزدور اوساط میانگزان اذی آزار اتراب همسالان برک سازو ابکار دختر دلبر

ابین جبین بالا دوات آلت آبی بزرگتر دو بیش ماکسان ابرار نیکوکاران ابکار بدکاران

احقاب روزگار افواه جمع دهن اهدب بزرگ اشهل میش چشم اعور یک چشم اعوال چشم یک چشم

سیه چشم اعصب سیاه چشم ازرق زرد چشم کبود بشد اتفاق جمع عالم اعمار دوده جشن سنگسته اسحاق شتران

استنزاد مرغان کودن آب بلدا آی جمع آن امان بیزار مدبر گرگ است کرده اسم کرده اسم

فرمان اوامر فرمانها امور فرمانها ابلغ بلیغ امرد امیر فرمان اوه اوه اضاع اسه شریف ذرات

ازب خرگوش ام درد الام جمع آن امر امیر مبدا امک امهدا آفت بلیغ آفات جمع آن

امارت

امارت نشان امارات جمع آن آیت نشان آیت جمع آن اساس نشانها اثاث رخت

اعمی کور اعم باشوا اعلی بلند اسود سیاه احمر سرخ اعفر زرد ازرق کبود اخضر سبز

اسمر گندم گون اثل و اقطع بدست اصبع انگشت افضل فاضلتر افضل جمع افرع کمند

اوسط میانه احسان نیکوئها احسن نیکوتر اشیاء چیزها اماثل برگزیده گان اربر جیف

چیزهای مردار احادیث سخنها اسالیب رکنها ابرق کوزه ابارق کوزها ابوب در

ادوبه داروها ارزاب بنده گان اعداد شمارها استعداد شمارها اعداء جمع عدو

انواع رنگها اجناس جنسها اصناف فرقه ها اطباق عالم اکناف عالم اقطار دیار

ادرجا عالم اسلاف گذشتگان اخلاف بازمانده گان اشغال شغلها اخبار خبرها

اجبار دانشمندان اشرار بدکاران ارزمنزه نها افتاب بارها اعیان کدخدایان ارباب

خداوندان اشتاق مشتاقان اعلام علمها ابوبه علمها اعوام سالها اتان سالها اعلام

آگاه کنان استعلام خبر کردن ایام روزها اشهار روزها ایمان سوگندها اسم نام اسماء

اسامی نامها اقران هم سران اتراب همسالها اشخاص و اشباح کالبدها اشبه و اشکال

هم مانند اشکل مشتبها ابکار بوخترن اشاره اشعار رنگرها انواع کردها اعراق بندها ایران

اطناب بندها اخیمه اخور نورها اطناب پیچکان کوچک اسرار پنهانها اعطار بازارها اشجار

عذرها اشجار درختها اوراق برگها اعضان شاخها درخت اتمام کنانها ایتام بیپدران

ارقام نشانها ابرج بوده ها اثم گناه کار اغمشه خامشها اعشاب گیاهها اوزان رنجیدن

اشیقه بدنشان امن ایمن ایمن کسیکه بدبر او هم نرسد امان زنهار امانت نگاهداشتن

امن بی بیم ایمن آرام دهنده اجیر مزد خواهت اجیر مزد در اصل ابا و ثیر جانه ثیر هم

وثار هم نشانها ازدکار دگر کردن اسیر گرفته استحقاق سزاوار ازل قوم و خوش جوان

حالتها تنگ ساعتها احوال گزندها اعلاف کارها ارزاق روزیها اعمام جمعها انفاس نفسها

اعظاء اندامها ازواد توشها ابدی دست ابادی جمع ابدان برگزیده گان اوتیه

استحقاب دست درازی الطاف مهربانیها ازشش نادان ارشش خوش دست آنا مرد انسان

اعلا بلند تر اذن رخصت افتتاح بدا نمودن اشاعت فاش نمودن اقامت نمودن
استدلال دلیل اغماض چشم پوشیدن ایضاح روشن وصف نشنیدن ارعاشیدن اعانت
عاریت دادن افادت فایده گردانیدن افادات جمع آن افاضت فیض گستردن
اجازه کاه احوات مرده کان ارجمند صاحب بعزت اکثر بیشتر اناث زنان
اظهر زن اوبکر دان اوقات وقتها اناث از نخله ساختن امضا گذشتن اجرا روان
نمودن اجلال بزرگ داشتن اعظام بزرگ احرار بگناه مانده ارتکاب ارتکاب اجیب
خوشتن دار انعام حیوانها انعام نعمت دادن انهمت بزرگ اعاظم بزرگتران اطلاع
بگوش کردن ایجاز کاه کردن ایجاز است کردن اعلام نعمت کردن اغاث فریاد امکان
بعضی از نگاره نمودن ابراء بزرگ دادن اختصار کوتاه کردن اکثار دراز کشیدن ابرام دست
بر دردن اطلال طلل کردن اخلال تنگ ایجاز تنگی بخروج وعده اعتناق از گرد اطلاق
کشادن افراط از حد گذرانیدن ابراء از زر اتلاف نیست شدن اقبال آمدن رو بار
رفتن اضافه زیاد اضعاف بر چندان اعراف جمع یا اعتراف اعانت فریاد خواستن
التفات میل کردن اسحر ساز جنگ اقالت از گناه گذشتن ارتکاب رسانیدن اطلاع
افلاک درویش شدن اسف رو دلان مفلس احرار دلگره ستم کردن ابرود رصد آوردن
احداث و ابداع چیز نو آوردن انزوا گوشه نشستن انقاد گردن نهادن انقباض باز
شکفتن انبساط گشاده گردن انقباض بر هم کردن انقطاع بریدن انحطاط فرود
رفتن انفصال جدا کردن انجا پناه انقراض باخر رسیدن انعطف برگردیده
انتخاب برگزیده اعتدال چیز در میان بردن احتراز پرهیز کردن از طعام اطراد
روان نمودن انقباض خود در باز کشیدن استمرار روان نمودن اشکال گلگون
امتداد دراز کشیدن التماس درخواست کردن استدعا درخواست نمودن احتقار
بد قدر افزاء چیز بزرگ گرفتن از تجاوز کاری اعطا خواستن انعاش معاش نیکو
کردن ارتیاح شادی کردن ابتهاج هم اعتقاد در دل گرفتن اعتبار اعتقاد نمودن

الخاء بگمان احراز بهوش حق اجتناب ایثار اختیار جدا کردن اخلاق نیکی اعتقاد امید داشتن
ارتداد از دین برگشتن اشتباه از هم گرفتن اعتدال میانه راستی اضطرار بیچاره ماندن اجتماع علما
در هم گرفتن اختصام جنگ در کار کردن اغتیاظ در خشم شدن اجتناب جدا گردانیدن اجتناب گردن
کشی کردن اعتنا دعوی کردن ارتداد بگردیدن ادعا دعوی کردن امتحان آزمودن استحان
بسیار نمودن ابتلا آزمودن افتراء دروغ فراگرفتن اختلاف نقیضه انتظام خرد دادن انتیام هم
اتفاق هم خورد هم آمدن کار را الفاظ پیاپی بیرون آوردن اذخار ذخیره نهادن اختلاف آمد و شد کردن
افتراق جدا شدن انتظار چشم داشت کردن انتهاب تاراج بیشتر شدن اختلاط آمیختن اجرام
اقتضاب سوختن امتحان آزمودن اهتمام سعی داشتن اقتراب نزدیک شدن احترام حرمت داشتن
احتشام جنگ داری کردن اقتباس مالی آتش استفاده فایده گرفتن استحیا مهر خواستن استحقاق
رحمت ایستاده اهتمام تمام شدن استطراف مهربانی جستن استظهار بسیار استظهار
بر چیز کردن استخفاف سبک داشتن استحالت ناچیز شکستن استخفاف سبک کردن استیعاب
در مانده که استغراق بهم رسیدن استغنا بی نیازی استحقار خوار نمودن استهزا
خواری نمودن استعتاب پیش باز استدعا پرسش استسقا آب در پیش کردن استسقا کردن
استکثار بسیار نمودن استقلال بر خود کار کردن استدراج دیر شمردن استبطا دیر شمردن
استطراف از نو گرفتن استملاحت دلخوش دادن انسان مردمان قابل ارزل مردمان
بی سروپا استعانت فریاد داشتن اعادت باز گردیدن اکرام گرامی داشتن استیجاب
نوازش انعام کرد آوردن اجتماع ایثار استغفار نیک گوشیدن افلاک آسمانها ابلیس
ابلیس زدن بر بر شدن ابلیس بر هم شده کان الهمل خامه افکنده اوسط میانه احمق
کسیکه در سخن زود بگوید ابتر نادان اطرش ناشنوا اوجاع درد ها اوام قرضها
افرهام فهمها اقلام قلمها اصابع انگشتان اصبع انگشت اهمام انگشت خواهر اعیار
نامحرمان اشراف بزرگان ابتهه دم کن طعام اشراع فایده گرفتن اتفاق نفقه کردن
اکابر بزرگان اقوام قومها اصنام شبها الهام چیزی در غیب دانستن گزد و انگشتر

ملک و موزه ملی ملک
موسسه مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی
کتابخانه

آتش آذر آتشها بمعنی دیگر بهار اولوالابصار صاحبان بصر بمعنی تنده کنان اولوالامر بمعنی صاحبان
فرمان اولی الحجر صاحبان بلند آهنگ رجل وعده دهنده رجا بشیر مژده تراوح
تجهد ام الخبائث شراب ام الاباغ جای مغز ارنج بوی خوش ادراک دریافتن التفات
سهر بیدار ابد همیشه احمد حمد نکو فقیه یک حرفه عالم آزاد دانا مارای سفید بزرگ رعی
سیاه بزرگ اضطراب تشویش دیر بماند افراخته بلند مخصه استخوان پردرکنده
استهوار سرگردان اوام نان خورش زنی تولد کرد اجیر مستکها انجم ستارها انتهاب آب
اصفا آهنگ کردن انتقاف جای شدن ایاغ شراب مغز دیگر جام انقاع بیت
اولاء دهنولان کرده مردان وزنان اولائک والائک کردی مردان دیگر زنان
الف هزار الوف هزاران الوفات هزار هزار اقالیم همه عالم احدات
یک یک اوقات اندوختن انعم متاع انعام گوسفندان اصله طرفه استنقاب طلب
کردن انحراف گردیدن انشقاق نرسیدن انشقاق شقافته اصطلی طولیه استهزاء
فهمیدن امام پیشوای امرض ناخوان ازرر کنک ابرار جامه شب اعتقاد در تحقیق
اجتماع تنگ استدلال راه نمودن نعمت نعمت زبانها امراض بیماریها اهاء بشره زرد
اختلاف گناه روز اختطاب هیزم کشیدن ابی شر اقبل شر جوان ابد مرگ
اکل بخور آشوب بانام الفتنه خواست خدا استشفاع نسخه گرفتن استیفاء تمام گرفتن
استعداد بیکنیت شدن استبشار راحت طلبیدن استرواح دانستراحت ارتفاع
اقتدار دانستن الله تعالی اگر خدا خواسته بشد آخ برادر اخوان برادران
اتابک امیر بزرگ اظهار دوشن نمراقعد نشین ارکب سوار شو انزل فرود آی
اعلا زبر اغلو زیر او آیا ای ایاک ای تو اهدنا راه نما مارا انعمت نعمت تو
اعوذ پناه اسبوع هفته اکبین شکر اجتماع جمع شدن اتراک اکراد کردان
الا تا ان بدرستی انتم بدرستیکه من الله من الله رحمت ام داد یا ایها کردان
ایه نکره ای مردان انت تو مردانیکه مردان انتم شما کرده مردان ان اگر

انه اگر او این گو اینها هر جا آئت تو زن ایاک بعبد بترا میپرستم ایاک نستعین
تو را یاری میجوییم الیوم امروز اصوم روزه میدارم آت بده اللیل شب اثار
حرث زراعت پرید دوش انعام امساک نسه نگاه بنگر ارحام زهرا زهرا نهی الیاف
قبا اعلام آگاه نعوذ اصحاب العلم خداوندان قلم انف نقاده اصحاب
اجاد انف انجا بیرون رفتن اشهد گواه مده شهادت گواه دادن استشهاد گواه گرفتن
ابتدا از اول آخرها آخر اولها اول اخری آخر آغاز اقل انجام آخر اکتب بنویس
اقرء بخوان اصبر صبر کن احراق سوزانیدن اعمال کارکن افعال کن اوکر بار گیر
اجرها مزدان بیش اخطه بده اصل برد اخوف ترس استماع شنیدن اضرب بزن
ارتفاع گذرانیدن ابواب درها بحار دریاها انس آرام انیس آرامیدن آخرت
آن دنیا استقرار قرار گرفتن اهل بیت اطعم طعام ده اوضع خوار کن اعوذ باز
گرد انصار دوانه گردن است آنست شرب آب همان انف بینی اذن گوش
اذنین گوشها اخیر پس اربعین چهل اربع چهار اثنان دو احد یک آحاد یکانها
اتبع تکسته برنج منزل اوبسه اچش بفید انتا انا اطلاع خبر شدن اقم قسمتها
ابو الملیح مرغ شب کوچک بفید حرد درد خانها بفید مشتمله اخلاص پاک ارز برنج انف رام
شدن انام خلق انس آنفاس دادن استان سایها آنکنک انبان نامه استغاثت تضرع دوزکی
اره قاق زدن بترکه اشکاف گفتن گرا قباض گرفتها ارهم به بخشش انبع بگشای اپر سر
افتتاح کردن ادب هنرمند اصحار گرد بجا اوقات گوره خرمه ده اوره خرو
ابریق اقتا به اطبا طبیبان استل به پرسی الوان رنگها ارسال فرستادن اشباه مانند
اعیا درد بدرمان ایاع مترلها احابت والبایع خوب دادن اخرج بیرون آوردن
اخراجات جمع آن اضمام نهاد استمزان نمکین انصاف بنازها احفاظ نگاهداشتن
انقام بیماریها انقام بیماری ایتاع خریدن استشفاء شفا گرفتن اوب صورکی
آب پس او اگر ما نهها او خدا در آن انه حق ملک خدا ملکها از تو بجا انه ستم خدا ملکها

انواع بخشش اعلم بان الطاف لطفها ارقام رسمها استغفار جامه خدا را استغفر لنا جامه را
اجتناب جوب اسوب بادا کردن اصبع باطلا امر شاه ملکه راضی چاشتگاه اصطفی کاشته شده
اجنبی برگذیده اصطفی رشکیاتر القاضی خواهش رجعی راست اصبع درست اضافی بد خار شاهوار
درست ازجاع بازگشت اوخان جایگاه اعتناق گرد نهاد استخراج بیرون کشدن ازالقاب مبدل

الباب الثالث نوع دهم در ادراک ریاحی رضوان آب ٥ رتاب بهتر بود در صد شراب مخرج بیت
برمان جیب بازجدا شده بعث فرستادن باعث ستمکار بلیغ نوبرادت فاضل مصاد
بسیط زمین نشست نالاروش بقاع بنا ما لقمه جا برخ دنیا و آخرت برسک حکیم نطبی
بازار قرینه بیطار طبیب چاپه بیان برده امیر بطی شجاع باعث شجاع دلیر بزول کرم دار
بلکه کیمیه بهار شیر بوطه مخواهند بلا شهرها بلد شهر بندر کشتیها دریا بنا در جمع بقالیه خفت دفتر
نبات خواهران بطش زور مند برد کمرک بدرگاه چهارصد بنان انگشتان بنین پسران
بدنه شتر مخفف شتر ماده با ملا عمارت کنده چنه کوه باعث حدائق بصره در بصر چنا بصر
چنایان بصیرت و بصارت چنا شر با در شتاب بهدر عرض نقله بهیمه حیوان بهیم چهارپا
بهایم حیوانات بعد خوار بعلی شوهر بغل آغوش برهم ریخته برهم بهس گاه
بشرت خلق بزرگان بلیغ خوش خوش دهنده بشارت مژده خوش بلند تخم با ذر تخمها بحر دریا بحر دریا
بکیم کیم کنگ بیضه تخم مرغ دفعه بعض گلاه خور بهجه ابتهاج دادن بایع و بیعه نوع بهاکه لا بیع
فروشنده باعث بنهان بخانه اشتر باده شهوت برخوت کبک بلوغ رسیدن بالغ رسیده
بلوغ رسانیدن بلیغ رسانده باقر کریمان بلیغ جبر بوده بلیغ قبل بلیغ لابه و عنف و نشاط بقر گاو
برخی مالا برد برشنبه بار بنده بطری بلیه بالت کهاری بهم نام با بطه گنزده بلا بمن بعد
هر کوره راه بعد اشتر بربط ساز بطریت بنت خانه بیوت خانها بر خانه بر خانه هزار خانه
بیش بد بیش از حل بیهوده بد مردیت غیر بکه تکه بصل پیاز باری باز بقل بره بخر اشتب
بهلوی خیر بعض کاشتن بیان بان بعض لخت بطالت بیکاری براءت بیزاری بوس دوک
بزم کرد برد سرما بالعین دانو بزم بخشم اسر بزرگ رود بخورخ بر خشکا بایع جواب

بادرت

بردات سرها باز دسرما بیت لاحزان ان خانه غم بی میانه چنه میان او بیک میان نو بیکم
بیع کاه بنرگاه بنیه ماده او بهدان دروغ بطون شکمها بکارت دختری بسمل بیم کشته بری خرده

الباب الثالث رودق منظر چشم من انسانه نسبت ٥ کرم نما و فرود آر خانه خانه ٥ نسبت
بزک مبارک دلاشتن تفاوت میان هیچ چیز نضریب غمزه کردن نوبر خطی بودن تسلیم
چیزی کسی سپردن تفسیر نوشته کردن تبه کم گشته بیابان تشیب آب ناخوش تجزیر نوشتن تصدیع
دوسر نمودن تبرجیع کرد بدنان تنق پرده توطیه میانه نوله زر بدان تاسف غم خوردن تبیع
برخوردار توقیع چشم داشتن تقاضی حق جستن تسلیم کردن نهادن توبیخ سرزنش تجاوز از حد گذشتن
تسعیر نرخ نهادن تدارک خوش کردن تقاریر دراز گه نوبر بکرد جمله تخریص برانگیختن
تاریخ زمان تبکیت کسی را انداختن تهذیب پاکیزه کردن تقود جیا تنبل ارگاه تک بودن
ترخیم بخشیدن توکل اعتماد کردن تبغض داشتن تشخیص خبر رسیدن تخلیط بخاطر آوردن
تقاتف با یکدیگر سخن بد کردن تخارب با یکدیگر جنگ کردن تقاتن شرمنده کسی نوشتاب
جستن تفرد و تنهایی تبع همیشه تجد بزرگ داشتن تفاخر و تازیدن تصویر نقش کردن
تقریب نزدیک داشتن تعب رنج کشیدن تعبیه امتحان توقیع نوشتن تقدیم پیش داشتن تشبیه
چابک کردن تذرو مرغ سرخ است مانند بلبل در کوه همان میباشد تمشق خشم گرفتن تعنت میانه
تخلیه جادوان تبدید جادوان تبر جدا کردن تقود نقش بردن تکار بدرام
تمریع نهنگ نظاهر حرام پیش کردن تطهیر پاک کردن تجرد از حاجت خلد زندان تلون برنگ دیگر
شدن تکثیر بسیار تجرید لوکردن تجبه رزه پیش نهادن تحار کهدان تقصیر کم کردن
تمریع آب رنگ تحسین بلند گفتن تعانق یکدیگر در بر گرفتن تصفیع دست لوس کردن
تبین بخبر تخلیص خلاص کردن تقتیش فاش نمودن تراب خاک تمرد خلاف تقدیس پاکیزه
کاری تشیین آن کف تعلیم یاد دادن تخریم گرامی داشتن تخدیم خدمت کردن
تحریم حرمت داشتن توضیع درد رنگ تخریج رخم زدن توضیع بیان توزیع زرفشاندن
تقسیم قسمت کردن تاثم درنگ کردن تبسم خندیدن تطعم حق کوش توضیع بنیاد

مکاتب و موزه ملی ملک
موسسه کتابخانه

تخت زر نواب گرد و خر خنیت لنوشی دادن تودیع بدرود نمودن تلال تلهها توده
جوزنده جر شکار آبند تبرا جواری نمودن توده بالا ترفع بلند نمودن خود را در مردم شمر نمودن
بزرگ دانش فلاحوش تلاد قیمت تفرج و زاری تبطیل بیکاری کردن توبه جوار شدن
نواب جوار آینده ترتیب اهل ماخر و آخر باطل تلق چاپلوس تولد پدر زاده بیرون
دیگر جان کندن تخریق سوختن توبیس جوار آینده کمان تب در بیجان هم ترکیب جوار
بهم آمیختن تورک سنگین خودرا بر سر بیل انگندن تشنیع آزردن تابوت صندوق تفتنه
بد مزه تفریط بسیار تقرید تنهایی گاه تفف تب شدن تایف انگشتین توانا شدن
تسبیح نار تهدید بیم کردن توس اسب تراز تکمه بند زار تفع سبب تابع تبه
تعیین ذرایع مانه تهدید تهنیت درود تالاکهن تقشیر کنده شدن تبق بر خوش متوجه
جایان تعطیل بیکاری تلغا جاهه تهلیل حرکت دادن انجم درد دانه تهوف عم خوردن
تفقدون بستند تودون بردن تنزول فرود آمدن تبسم گوشیدن تقطیع بریدن
توکلت علی الله اعتماد کردن تکلا توصیف صفت کردن تادیب ادب آموختن
تنویش شوریده کاتب تیک تیکیدن تخفیف سبکی تشدید سخت گرفتن تشدد سختی کردن
تعلیم سیم کردن تعهد عهد زدن توهم ترسیدن تعاقب پدر پدر تولد و تو تربیه در تعاقب
لاف زدن تقویه نوکر کردن تخمین کجا بردن تبدیل بدل کردن تقیض رحمت دادن
تنقیص نقصان کردن تعویق بازگشتن ترمیص تا درهم پیوستن ترمد تبسم دانستن تدریج
چیز نوشته تشتر پراکنده شدن تهدید گسسته شدن توحل پیوسته تعاقب بار نهادن تورد
تجوز از حد گذشتن تبلیغ رسانیدن ترسیل فرستادن تعلیم بیاموز تحزن تکلیف تخلف
خرسنگ تطویل دراز کردن تنوق آرزو مند تقدیر چیزی نشان تشریح شرح نمودن تدکر
یاد آوردن تقرب نزدیک تحاسب همنشین تکنیز بسیار تعلیل موقوف داشتن توقف
باز داشتن تعظیم بزرگ داشتن تشفق شفقت کردن تعطف مهربانی کردن تردد آمد و رفت
کردن توجه روی کردن تسکین ساکن شدن تسلیمات بار تاریخ و بدرقه تاطوف طواف

توجهات روی نمودن تغلیط غلط کردن تجارت بازرگانی کردن تنظیم بهم پیوستن
تکمیل عمر تسلط کهانشته تاریخ زمانها تنزل فرو گرفتن تراک فرود آمدن تشمیر بازرگان
تشبیه مانند تخته زیر او تحکم زبر تو تاخذ گرفتن تصمیم عزم درست تصلیح آشتی کردن
تجدید نو کردن تسلیل زنجیر نمودن ترفق همراهی کردن تقیم حصه نمودن تفرقه
خواندن تکبر الله اکبر تعلل عذر کردن تعطیل بیکاری تکویند بعضی تزند فین دفن کردن
تکفین کفن کردن تکه هدایت تعمیر عمارت کردن تزید افزودن تقلیل کم شده
تجدید باز کشیدن تحدید لشکر کوه تعبیس بیاد تاثرشان تاخذ حوری تکمیر کم نمودن

الباب الثانی

در دوا رابت درمان الغیاث بچه مار رابت پایان الغیاث

شش بهانه کرده شمن بر بهانه ثبات مبتها تقب لوزها تاقب درنه کار رسیدن
تمر میوه تقبیل سنگین تقلین جن و انس ثواب کار خیر ثوب جامه ثیاب جامه ها
تقبیل الروح صبح تبر جوان تقرس تا نا تحریم ثالث بیم ثلثین سی ثلثا سه حصه
تاج حرف ثنا مدح تجاج شیرین ثعبان اژدها ثری زیر هفتم زمین ثرى خاک ثریا
بردن ثبت نوشته ثابت خاطرشان ثمرات میوه ها ثعلب روباه ثعالب روباها
ثروت ملک فرزندان ثقه نیکو دارین ثقات نیکو کار ثابت پایه دار ثبوت پایه دار
شدن ثور گاو ثم آنجا ثالث سه حصه جوان ثمان جمع ثقیل درویت ثر بدن رگ کردن ثکلت

الباب الجیم

تاثب درد و سوزاخ گشته تاجر سوداگر از همه ایران ستانی تاج
جراح بر جوان عاطر جون تاج جمهور بزرگ جاهر بزرگان جلال کثیر جنس مهمانی
جاریه کنیزک جوار کنیزان جدار دیوار جایزه عطا جلیل بزرگ جلال بزرگی جمال
خوبی جرس زنگوله جبار بزرگ جنون دیوانه جزع زاری جزعت زاری کردن
جن دیو جولان گردیدن جرایم گناهان جارح زخم زننده جاف خشک جوارز
اکسیر ساز جبل کوه جبال کوهها جاب جاهها جیب یقه جیوب یقهها
جنت بیزه جنات بیزها جند لشکر جنود لشکرها جناح باب جنین فرزند بکر زن حامله

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

جوار شیر جغد نام مرغیست هر دو را تنها باشد جامه تخت جدال جنگ کردن جسیم فربه
جیفه مردار جهیم مجروح جلاد بولست کی جرح زخم جروح زخمدار جراح زخم بند جذل
دجلود جلاد سنگ جمه قبض جمه تخلیص جود نیکا جمه نیک جلا جالخ وارف جدید نو
جنان علی جنان دیوان جیش لشکر جیوش لشکرها جرد نو ورک جنیب اسب جدار خانه
جنبی مزه جنان بدل جاسس جو جنب پهلو جنوب پهلوها جار همسایه جوار همسایه
جوار همسایگان جنابت گناه جزا مزد جوف اندرون جدار خاک جمه شاخ شهها
بیشها جهد رنگار جهار رنگارها جنف میل جنایان جلاد اداره جمد رنگار جلود
پوستها جلد پوست جریر دحسارت بدادامی نفوس جرمان ناران جلباب پرده
جلدار کل برج جلب کشیدن جلاب کشنده جناب درگاه جمره انگشت جنون مزگان
جی پدر جنان بریان جراف ابر جفر بفتوله جمجمه کله سر جلیت وجود جنگا دمغز خانه
دانست جنذیج جلبه جاریه کشتن جمیز کرد جنر جانوب پیشت براه جدبخت جدبار
جدده مادر جریم دادیها جی دجنه بسر جعد زلف جید گردن جا دبیجان جمادات
جمع جرپوند جابر پیوند کننده بعض دیگر ظلم کننده جود خوبان جلهمه گنهکاران دریا
جفر چاه جمرات انگشتها جنت بهشت جنان الجنة جنات بهشتها جب بیار
جنوب بیار جدید نو جلوه دراز جلیس همنشین جالس نشاننده جلوس نشستن جوز
گردگان جلب آسمان جمشید روز جارحه دست جوارح دستها جیب بت جباب جبا
جبل شتر جرف لب رود خانه جنده بوگند دیت دادن جرمی بوگند سست جبر روانه
جرام خوره جمعه آینه جمع جمع آن جوعان گرسنگان جنین جنبیده جوع گرسنگی جذلان
شادان جراد انبان جسم بدن جعد بدن جسمان بدنها جاری روان جمع کرده جلد پوست
جلد بازیانه زدن جدوره راست جنوب باد جر دست راست میوزد جعبه کیش
جرم گناه جمع جمع شدن جمع جمعیت کردن جدار نقطه آینه جز مختصر جنانه
دانست جدار دیوار جرحاش در بدن بیدا شود جاذب کشنده جزم راست جارم دانش

جهت بهر جنه آمدن **الباء الحاء** اگر بمذهب تو خون عاشق مست مباح
صلاح دانسته کسان نزاست صلاح حرب کرده حصافت خود مضار حماقت دریغ
حاشا بار بنه حق چیز نیکو بکار نیاید حشر لشکر جمع گناه حریم آنچه دور از نگاه باید داشت
حرث برزگر حدقه سیاهی چشم حدیقه باغ حدایق باغها حصه شهرها حاذق آنکه در کار خصه
هنر مند باشد حدت تیزی حرف چیز نیک پاک بشد حجر کلوی حمام آب گرم حابور جاسس
ناصر و شاه حطام کاه از آن حیطان دیوارها حوت ماهی حیتان ماهیها حوطلی مرد ضعیف
حفار گور کن حوادث سختیها نیکو خود حقیقی حیات هر در غایت بیش باشد حارث پاسبان
حادث سخن حفظ خوار گرگان حرز زنده حیات زندگانی حیه مار حیات مارها
حطب هیزم حلیب شیر حلت نوشند حلب پنج حلک پنج کلوی حلقوم گلوی حفظه کنندگان
حوصله سینه حج راه جان زمان حول سال حوذ تخلک حرفه حرفه پیشه در
حذر حور حنین جنبیدن استخوان حارث شبر حر گرما حار گرمی حرور گرما ها حرارت
گرمی حفظ خوشنودی حمل بار حمول بارها حمالان بارکش حمالان حامل دارنده
حصر میان جیب حرامت حلال کشانیده حسام شمشیر حمامه کبوتر حصانک ریزه ها
حرام تنگ حیوانات حصن تخته حمیم گرما حافی ترش حباحب خوشها رنگ حنه نگاران
حصیل جایگاه تخت حماق زنج حمار خر کنده خاز تنها حاجت پشتبان حمر سنگ
حلاوت شیرینی حزن غم حزین غمگین حمایل مرد دانش حز بخت و بهره حلیه زن
حز گرفتن حوزه همیشه حضام ناچیز و بد قدر حکم فرمانده حکام فرمان دهنده حکمت
پنهان دانش حکما جمع آن حرز نگهبان حقد کینه حقیر بد قدر حق راست حقایق راستیها
حضارت بد قدری حقاق طلب حقوق طلبها حقیقت راستی حسنه گناه حجاب پرده
حاجب ابرو حالب شیر نوشنده حایض زنا حد عذر دانسته باشد حرص دنیا طلبیدن
حور ابر بهشتی حسنه نیکوئی حین نیکو حسنات نیکوئیها حاجب پیر حج قصد
حبل یکدو دهد حرمان نامیدی حجر خود حاضر حجاب زنگاه در راست بندد

مجلس شورای ملی
مرکز پژوهشهای مجلس
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

حرامی کوش شیر چشم بیشه شیران جولان شاه شرجوان حوزه بزه جوه بدان حسن بند حدت تهانی حیف مبلغ خود
حوزه سکنان حدث دانشمند حلقه انبوهی حمر شبله بنی جنا بازیکه زبان درازنده کند حمالا دیر
آهنگ خانه بنا بیان حکمه حاشی حد بدن آدمی داغ جلود حمار خر حصی حصار حیز زنان زبان
حساب شمار حبیب ثلاثا کنده بیم خوبان حمل مرده حصن تیر بزرگ حاشیه کنارها کتاب حواله
حرج خطا حل حیدر شیر حمله بابدان حقاک دردست حد بدن دراگران میکند حر
بکجزه حفد بدخوره حسابد خوانان حقد بدخوره حسد انکار حبیب انجی حفاظ حضران حاشیه
کسی حد محاب سخی کوه حجاج حاجیان حافظ نگهدار حفیظ نگهدارنده حفاظ حفظ نگهدارک
حدیدنگر حید شکر کو حاد تنگ کوبنده حلون درحاش تزدال کهان حدث نابا که حدوث جمع آن
حوزا نوشنده باد **الدال** بامهر زاهوار دوی فرخ ۰ بود انقشه اهوی فرخ ۰ خشوع فروتنی
خضوع هم خاشع ترسان خاشعین جمع خوف ترسان خائف ترسان خوش درکار ترسان
خصاصت درویشی خصیت دردیش خذف تیر خمود فروتنشین خامد تابیرشدن خیف
فروشدن بزمین خلوع رف رکهان خمول کم نامی خاهر نام خشی مرد بی دنگر خان کلاوزا
خطیر بزرگوار خطیر بانگه خشیف کنان خدر بیم خلوب مورو کوس خریف پاییز
خاق نار سوزاده خرق بیابان خارق سوزاده خلق نابهنجا خدعه حیله خفر نا خوش
خفاش شب پره خطاف پرستوک خش حطک خش مرغ خیت مرد پوست بدن ریز میکند
خطوه گامه نهادن خرمه کشته خدر دوی خطاکنه خطاب سخن گفتن خلیل دوست خیف
تبلی خف موزا خدن حوراست خفیف سبک خوف نشنا خفض پهنان خشب دخشب
چوب خفر شرم خزی شرمنده کا خشف بره آهو خضیه خایه خضاب رنگ خیط نگر به
خشنه سخن خطیب سخن گو خطاط نویسنده خیام خیمه‌ها خلخ بیکو خلف پس مانده خلیفه
جانشین خلافت جانشین گردان خلوف پستان خلاف کجی خطه زبان خشونت زبان
خلاخلوت خامه زبان کار خاطه هی خنزیر بوخی خنازیر خرج خلع کندن خریط بکار
خراط چوب تراش خرط چوب خناق گلوی خدم خدمتکاران خادمه زن خدمتکار

خدام فرمان دهنده جنایت پلیدها خذلان نرسنده که خیط سوزن خیاط سوزن دار خیط در خرج
درکوه بیشه خیل اسب خیاب خیار خیار مهمان خطاطیر جمع خیل هرکه خاتم انگشتر خاص خیر خطاب
خلق درخت کهنه خدیو پادشاه خود کلاه خوف خوف ذل خزینه دار خلاص آخر شدن کار
خالص یک خلاصه پاکیزه خمر شراب خمار شراب خوار خدیع بیرون از این خروج
آمدن خیاط بیکار خلاله حکمه جاوید کنار خدا پادشاه روا خلوص یک خلود موسته
خالد موسته خلقه حور شر خالف خالوتو خالوتو خالو برادر مادر خانه خواهر مادر
خیر بهتر خلق آنکه آفریده شده خلقان آفریننده خالقین آفریننده کان خلاق آفریننده
خاف نرد الو خفی الم خیط رشته خیط بورخ بوزن خمس پنج خمسی ماه خمیس پنجشنبه خشن دلا
خرید درعوس خذره برمالا خرز دم آتش بیهمه خرد عقل خدیو جنگ کام خنفس آفتاب
کوچک خصم چشمی خذر خیره خضر بادخراب ویران خزان پاییز خصمان دشمنان
خط بخت خیوط ریسمان خذف کنر خلق خلقت بوشیدنا خاصف برق جرنده خوف
ماه تاب کرفتن **الدال** سالها طلب خام وجیم زرما میکرد ۰ آنچه خیمه
داشت زبلغانه تنها میکرد ۰ دهبات بنر دستان کتب خانه دجار تخم مرغ دو هم شقه
دینار طلا دجاج مرغ دلس چیزی مار مکروه دفینه آنچه در زمین پنهان کنند دین قرض دیوان
قرضها دیان قرض خواه دهنده دستور وزیر دون کمتر دجا کمتر درب راه درب
راهها دارغ حور کند دار خانه دیر بیخانه درمکه نان سفید دم خون دما خونها دقیق
آرد دخ چهره دخانهم چهره دکرم دلیم تاریک دژم روارید دیا کرد دایره کرد چون
دمع زده دروع زرها دوخت درخت دعا طلب داعی طلب کننده دراج بو
دهی ارزن دراج تاریک داه دود دبت خرمی دابل باران دق زرد دقاق زننده
درک دربنده دقت بهانه درک یافتن دقیقه بهانها دربستانا دین مزد
دین روش دهره دشنه دمع اشک دبغ رنگها چهره دهان خانه دان بدان خره
در خلد دردن نمودن دیا دریا دبولاغ میدان جنگ دعوی طلب کردن دارین

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وبناء وحشت دلیل بر همّا دلالت رهنمونی کردن دلیل تیره و تاریک چو شاب ذات خلیل
علو همیشه بار بلند رو دین شد و جلد کنار دریا دوغ رها کی دفع ناکس چو اورد وده
بیابان دابو عنه هند دانه دلق کرمه هش دله هم دوف گره دبور بادیست چو از طرف
قبله معوذ داب خلد دواب خمند کان و جلد درون شدن و خاک درون شدن و خلل
الباب الذال ذکر کرم شدن و بخشیدن ذریت فرزندان ذنب گرگ و ذناب
ذاب آب شدن ماند قطره آب بود ذنب گناه و ذنوب گناهان ذرر بازدادن
ذنوب چاه ذروه بلندی ذوق چشیدن ذق بچش ذلیل بر دست ذا نقره خشنده
ذهب طلا ذباب زنبور ذکور مردان ذهن دل ذاهل کاهل ذکر نر ذبیر دشمن
دعا عام بدگویان ذنب سنار دواز ذباب مگس ذکر یاد ذاکر یاد کننده ذفق ریخ
ذره مورچه ذره آنچه در آفتاب باشد ذرات جمع ذریعه دیک ذرع گز ذبا لغزان
ذراعه دستار ذکاه آفتاب ذنوب دلو باشد پر و اشتر کشند ذهب رفت
ذهوب جمع ذات همین ذل خواری ذلت خواری بردن ذمه آنها رخواهش
ذلل مرکشی ذمیمه بدخوی ذباب زنبور ذبح کشتن ذجره پوشیدن ذبح کشته
ذابح کشنده **الباب الراء** رف کم گشته باز آید گنجشکان ضم مخ کلمه اخراج فعه دزدی کنان ضم
رجا امید و کنار رجز تا روض تیره روضه سبزه ریاض سبزیها رضوان خادن بهشت
ریح بوی روی بوی ریح بویها ریحه بویها رویح بویها رایه بالا ربوه نمی رار ز
مغز نمک ریب پیر شش زاد رفت مش رجیع درخیع شیر دادن رضیع پیر شیر خوار
راح شراب رما دا خاکستر رغام خاک رغاب در خواب شدن ربع دخار زمین
ربع منزل رشا بره آهو رق بده رفقا همراهان رکبه زانو رکبین زانوها رنیق
همراه روشن رکین چیز که بلند باشد رماعه تیر سر رایح زیاده رقب گردن
وبنده ریم آهو رکیب سوار ربقه میدان رباحین لاله گلزار رمق نیم جان رجال مرد
رجلت مردانگی رجال مردان ریب شک آوردن روب بهست رفیف کرده

راهی کرد راهی کردگی رزل گدا رزالت گدا رشه رود گالا رود رحام سنگ مرمر
رحیم آزده رحیم مهربان رحم بخشاینده رحمن بخشاینده رؤف مهربان راجعون بازگشتها رضع پستان
رجع بازگشت رودن دریچه رهوز رشا رقاب بنده گان رفیع بلند رافع بلند کننده رفع
مرا رکردن رحیم سنگسار رباط بسته رابطه بلند شده رعد فرشته رعد مرمر مرمرها رهبی زرد
رفق آهسته رفقت همراهی کردن ریح روان روح روان رحمه خانه رزاق روزی دهنده رزق
روزی رفق آهسته رویح روان رحیل کوچ کردن رطب تر رطوبت تری راهب زاهد
رجع نیزه رهبان زاهدان رماح نیزه ها رکض خواهیدن رقد خواهیدن رغد خوشی
راعیل خواستن رغرف چیزی میانه هر در هند میافتد راعی چوپان رقود خواهیدن رصاصی
قلعی رقیب نگهبان رمس سر اندر زدن راجع رحیم شکفته رغم بینی کننده رمیم پوسیده رکاز
گنج ریت علم رخم رب زرم جنگ رهم زاهدان رقاه آسایش ریح چیزیت اندر
دوست میکند رعاش نیج ربقی زن رفت مهربانی کردن راکبون سواران رایت
علمها ربات سرداری کردن رب پروردگار ربه بلش رجل مرد رحالت پاپیاده رجلین
پیاده رخیص ارزان ریح کوه خوار رایح بوی دهنده رمک خاک کیر رمل ریگ
رمان نار رامح شراب رمح جان رکی خوش رموم بیغام ربط رابطه چاکر بالا رتبت
کشاده که میانه انگشت وسطی و بنصر روخوه در دیت هر بدان را خفیف کند ریح بهار
راحت خوش رابح جران رطب خرما رغف کمبقت رؤف بین بعض نشستگاه رمش سر
رفعت بلند رحیم امید دار روایت از کس گفتن راوی گوینده رحمت جای کار رشید
راجعین بخشنده گان راجعین بازگشتگان رقیقه در قعه بالا **الباب الزاء**
منم هر دیده بدیدار محبت گوهم باز ه چه سنگ گویت ای کار زاب زده بود ز
زنی کسیکه در علی فرا باشد زاده قدر کسیکه بدل حلال باشد زوج شوهر زوجه زن زنا جماع
با حرام زرد کسیکه جماع حرام کند زرنه کسیکه جماع حرام دهد زبل سرگین زفر اورد زنا
زمره گروه زنبل سرگین کش زواید توشها زجر نهیب دادن زجوع آگینه

مجلات و موزه ملی ملک موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

زهر شکوفه درخت زبد همه رنج گشته زراعت گشت زار زر و شش زان
که مو سرا و نقد باغ باشد زهر بستان الا باشد رعیم قهر زیم بد اصلی زود ق
کشتی زان که کیسه زنبیل خود را کند زاجاه شیشه زمزم استاده شد زیک سیک زاکات
پاکیها از که چاه زکات زیاد تر باک زیب جو بیز زیب بکوش زینت از آرش
زغاف شب اهل هر مرد با زان نزدیک کند زقوم درختی است هر در جهنم میباشد
زکام چندین زاقوت بوراخ دیور هر مردم ازار و بگذارند زهر در شش زبده بهتر
زبنیه آتش زنجیر حمو زبیق کاست بطریق نفاق زمهریر سرما زاهد ترک کرد زن زنا
زاد جمع زاهد زور پیشه زاویه گوشه زوار گوشه ها از خلق قرعه خجسته زیارت دیدن
خواه در حیوة و خواه در ممات زوار زیر تختیها زوار زیارت کننده ها زار بیرهم
زیب سیاست زین خوب زال پیر زلال صاف زنق تفرقه زرد و دکنجک زرد آزمان
زیبق سیماب زمام لگام زوارق کشتیها زرخ طلاع زغن مرغی است هر در کمرها
میباشد زرد بید ستر زدود ستر زبد کف دریا ژاله باران زمزم خواندن
زیف چیزی هر بکار نیاید زوبین چوبی است بمانند نیزه لیکن کوچک تر است
زحل ستارا کیوان زنب خمر زبار افزون زیاده افزونی زوبید جمع زمین زمان
زفر زوبین جنبش زوال برطرف شدن زابین برطرف شونده **الباب السین**

گلعذار زگلستان جهان مار بس ٭ زین جنس سایه آن سر در دان مار بس ٭
سالک کسی است که راه راست بمردم بنماید سلوک روش سلک راه سماک دسته آسمان
سموات آسمانها سمک ماهی سکر مستی سکین کارد سکنه آرام سب دشنام ساخوار
طبقات سلک سنت سپهر آسمانها سحاب ابر سحی زندان سقا آبدار سمنا بلغار
سموم گرما ستم زهر سقر صاعق سراب بیلوفر سفرجل به سقط که هر از شکم زاید
سیمین گرما ساحل کنار دریا سایه بر جمع سطح بام ساحت میدان سقیم بیمار سهم
زهر آنچه سهار بیدار سخا بخشش سخی کریم کننده سخاوت کرم کن سفینه ناو

سفهاء جمع سفیه نوست سفاح نوست کن سلطان حسین سطوت ترکه سبوکوزه سبیل راه
سبیل راه جها سرفه شتاب سرعت ابلغ سنوفه آهنگر سنوح کسیکه بهنه میکرد در سب
دشنام سید کوک سرحان هم سبع بچه گرگ سام زر سار دسیف شمشیر ساقط زاد نطفه
سلف بر دوشت فانه سوراخ بیت سرادق سایبان ساق رخچه جنبر رفته باشد سیاست شفا
سید نان سفید سلندر مرغی هر زاد کاغذ زاد از آتش میباشد سفینه کشتی سفن کشتیها سفاق آتش
سندان سنبل سامان سبع هفته سدر کنار سراج چراغ سنور گربه ساحر جوان سلان لوطه
هر از خوب باشد سره ناف سلم نردبان سهر بیخ سامری فراموش کننده سهو فراموش شده
پیشانی سجی توشه شد دید بیرکان سارق دزد سرطان خرچنگ ستر راز سرا
رزما سردش زوار غیب نوشه ریچه دان بیز سم لوایح سر بر تخت سوز تختها سرا
سرایچه سراده جمع سرمدی اندازه و بشمار سلطان پادشاه سلاطین جمع سحاب
بارشده سمور جانوریست هر مانند گربه بود مردار
نشاط بنده خوشه سمند اسب سحاف فراوان بر سام بر رنج و بلا عیب سیم ملایم
سور قلعه سیاسا ستارا سیار ستاره سلسله زنجیر سلسبیل چشمه بهشت سلالان تخمها
سحی دلو کلاب سرادقات پرده مردم بلا سرو ساتر پوشنده سمها کمان اسپان
غربه بیرت ملبس سماحت قبول کردن سرتیچه سند پوشنده سبیل باران سهم
کنجد سمره ملازم زاد کل به پرس سبع زبان سراج زیرک سفاد شمشیر زن سرحه
سهم تیر سهام تیرها سانس شش نشان نصفت سنها مشتهد سابع آنچه سبعین
هفتاد سبعی هفتصد سور زر زور هر زنان خود را بادوار زنی میکنند سلک انگشت
سنوفه زنی که خدا نشه باشد سلد دیگ سکیک اسب سوع روائی سایه آتش
شهادت سست شکسته سفیان گرسنگی سلف لاف سفی نوان سلاجرزان سخاکام
سبع بخوش سماحت با خوش کردن سنبین قحط سست جابان سمراف نه بوده تر
سق چقندر سلایح خرما لکاف نزاست هر در پشت بینابد سفلی جایگاه در غایت سست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
مرکز پژوهشی میراث مکتوب
موسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

ساقین سیم باین طبقه است از طبقات جهنم سیناع حوران مرطواط باوده لوحر سبع وسبع غنیمه
سمعت شنوده سعید بکنیت سعد بنک سعود بکلمه سعادت بکا سامع شنونده سامعین
شنونده گان سوابع شنو سوال پرسیدن سائل پرسنده سائلین پرسنده گان سوف گذشته
سلک راه نماه سلامت بدارنده سر خدا نیوط بدوران قدر گرد و بدریا میاش
باب الشین
بیش کم نیش بهدم صبا میاش شفا حرف لب دارو شرارهٔ آتش شط تیمه شرمنده کار
شرید شرده گنگره شرافت گنگرها لوط زبانه آتش شفق روشنی روشن شب شهمات تدارا
شبا حیله کار شعبده هم شریف بزرگ شجاع دلیر شاب جوان شیب پیر شغف دلبستگی
هر حرف تشقیق هر ان تشقف همراه کردن شریجه کمانها شارق آفتاب شمس الطلا
شتارستان شبهه رنگ شبهه مانند شبهه خرمهره شامل حیلها شغف محبت شکوه
بزرگی شگوف بسیار شغف روش پر جوهر شفنه مرغی است بطریق شاهین آنرا کوچک گویند
شعره کار و شیطان دیو شیطین دیوها شوک خار شم بوی شیم لوحها شامه نشانه
شیخ بزرگ شاهد گواه شهود گواهان شهادت گواهی دادن شاهد گواه شرف زدن شگرف
شگرف شگرف کننده شکور روزه شاهد مرد گواه دهنده گان شافعین روز گناه رهانده گان
شهرها شهور ماهها شکب دلبر شبیه زنده خصی شیوع بنده گان شبهه آوازه راست شاذان
بره آهو شاقع رهانده شفیع خرمداری کردن از گناه شقر مدت شقاوت بدبختی
شیع و شنام شراف شتر جوان شحم پیه شحام پیه فروش شط کنار دریا شاطی کنار
شراز برای زنان میباشد شرد خفته بعضی بر جهها میرسد شراز آتش مجهد شرنگ
زهر شعر جوشن جز نوا بر بان لوش بر بان شبم مرد شراع بانگ شش شفیع
بلندی شدید سخت شخص بدن شکوه گله کردن شبان جوان شدت سخت شوع برما
نقر آتش شب هر راز و پوشیده مبر شمال باد راست هر از طرف قبله میوزد
شبهه همان شوک آب روان شارب سیل شر بور آشامیدن شنوی نزع تابستان شب گوشه
شریک انباز شراکت انبازی شرکاء انبازان شجاع مردی باب الصاد

بیت کی در

بیت کی در رکند سر زلف تو خلاص ٭ بیکش عاشق مسکین و مترس ز قصاص
صعوه گنجشک صوار تیر گلوله کوبند صراط راه صوب جانب صواب درست صعقه
صلاح میل کردن صلاحیت کار ما درست کردن صبر طاقت صابر طاقت گرفتن از جور زمان
صوف پشم پوش صابه یک صوفه پشم پوش صایم روزه دار صیام ماه رمضان
صوم روزه صیم صاعقه آواز که از آسمان آید صلب بند صلاب آویزنده صلیب بت
صمد با خوف و بلند تر از هر چیز صنم بت صوت آواز صامت خاموش ناگفتنی صبح
مرد نیکو کار صالحان نیکو کار صور بطریق دم زدن کرانست صراز مغرب تا مشرق مرز
او باشد صاحب صوابست صواحب صوحبان صلی نیکو کاران صفو یک روی ورق
کاغذ صفت رو بهای ورق صحیفه کاغذ نوشته صحایف کاغذها نوشته صفوه برگزیده گان
صنف کرده صوف کرده صفیر چرخ صدر سینه صدور سینه ها صادر ظاهر تجربه کنک
صدق راست صداقت راستی آوردن صباح فرا گنده صبح دراست صمصام شمشیر
صهبا شراب صفوت پاک شده صبغ رنگ صفوف صفها صف پاک شده صحبت
اخفان صعود بلند صعق بیهوشی صبح تنک صید شکار صیاد شکار کننده صیف
تابستان صیف مزرع تابستان صفر لاغر صیب پیش صرم جرم صمیم زنبا صرح اکلیل
صدف رشیر صفر خورد صفا بر خورد ها صاف لاف زدن صرصر باد تند صیف آواز
صمت خاموش کرده صفیر بنک صومعه جایگه زاهدان نماز کننده صوامع جمع صومعه صنعت
پیشه صانع پیشه کار صمه خاموش پیش صبی کودک صبیان کودکان صغیر دل صحبت دمساز شدن
مردان با زنان صنوبر کاج صهر پدر زن صلوة نماز صبر شکیب صبا باد صبا باد
پس شب میوزد صبره جو کرد صبیم کری صولجان چوگان صداع درد سر صدیق مهربان
صبح آشتی صالحان نیکو کاران صاد دلبی زرست کوان صابرین طاقت گرفتها از جور زمانه
صالحین روزه داران صورت نقش باب الضاد
ضرر بی صلحی بدهند دولت مرا مرض معرض
مشم افترا سم آشتی بقضا ناراض ضیاء نور ضیغم شیر ضابط گرفته ضحک خنده

خرم گیاه بنی آدم وضع گفتار ضعیف بی ضبط گرفت ضابطه کنده تنگ تنگ و نرم ضعیف
بخیل ضریر بنا ضرر زحمت ضلال گم شده ضالین گم شده گان ضمیر مطالعت ضامر تشنه
ضمیر علی ضیا در سها ضعیف مهمان ضیافت مهمانی کردن ضیوف مهمانها ضراحت زرد
و گریه کردن ضیق تنگ ضوائق ضید نور ضم گرفتن ضعیف زبردست زبردستان ضعیفه زن
زبردست ضعاف ضعفا زبردست زبردستان ضاحک پیه ضعن کینه ضغینه از کینه
شهر ضاغوط پرده ناتنی ضعف سستی ضجر حاضر شده ضاد میش فربه دردندان
و نشنده وجود ضبع ضبع جزیکه لاغر باشد ضدا آهن ضرع رزرس کردن ضرب بجوب زدن
ضب موسمار ضعضع کوبه دشمن ضمن اندرون ضرب زدن ضارب زننده

باب الطا

کرد عذر بار ماه بنوشت گرد خط ٭ ماه رخسن روی رو بار فتاده در غلط ٭ طلوع برگرفته
خورده طلوع بیرون آمدن طالع بیرون آینده طالب خواستگار طاهر پاک طیب خوشبوی
طبب خوش کننده طیر مرغ طیور جمع طایر پرآن طاحونه سنگی که غله را خورد کنند طاغوتها
طیبین آرزو طحان آسیابان طوق کردن طبق خوان طبق میدانی که وسیع باشد طارم صحرا
طور کوه طرف دیدن طرفه زیبا طاق جواب طارق زننده طلل بدن طالق طلاق کردن
طالع تباه کار طالعین تباه کاران طاعت مزد طاعات مزدها طاغون تب طوماره دراز
در بهشت طوف گردیدن طواف گرد ده شده طاها اسم پیغمبر طامات مکر و حیله
طبغر خان بزرگ که نقل وغیره در رو میگذارند طمطراق سرو سیاست کردن طعام خورانیدن
طبع پخته طعم لذت و مزه طعمه خوردنیها طاحم خورنده طعن زدن بتیر و نیزه طاعن
طعنه زن طاعنان جمع طریق ره طریق و طرق راهها طرب شاد کردن طبوع خوراکش
طرق درخت کز طارق نو طرایح کسیکه مرغ آموخته بمرغ دیگر اندازد طرایح جمع طرایحان
طرح انداختن طول دراز طویل دراز طلسم بند مخصوص طلسمات جمع طلس گرگ طلی
و جای است طین گل طره گیسو طرار دزد زن طناز مزح کننده طنبز مزح طفل بچه را گریه
طمع امید طبان گرمکی طلب خواستن طرم نهاد عمل طالق رها کردن طلاق جمع طان

طاقت قوت طیران پریدن طیار باب طلاب پرطرز نقش طراز دانت طبع کوه باطه
طبع و خوی است هر بیت چون پنبه طبق تبع شتر که از بار مانده باشد طنجیر تله طبع پژوده
طوبی درخت بهشت طوبی خوب طوق حلقه دردزدان

باب الظا

زحیم بدرنج خوب نزد خدا حفظ ٭ حه کرد جمله کموش کمان ما حافظ ٭ ظل سایه
ظلال سایها ظهر پشت ظهیر پشتی کردن ظهر پشین ظلمن گرم ظرف بار ظرف ناخوان ظلم ستم
ظالم ستم کننده ظالمین جمع ظریف نازک یک ظرافت خوش طبعی ظلمت تاریکی ظلمات
تاریکیها ظلام تاریکی ظرافت نازکی ظن گمان ظنین گمانها ظنت گمان بردن ظلیع دلوا
ظبیه زن عاقل ظبع مرد فارزن ظهار سره جامه ظهر دابه ظر شیر بطفل ابه ظاهر پدیده
و بنده ظلمات ظلمتها

باب العین

بامدادان هر رفتلو تکه کاغ ابداع ٭
شمشیر در کلند هر همه اطراف مشتوع ٭ عندلیب بلبل عصر نرگس عرجون بیک خرما
عرش تخت دستغف عروش سقفها و تختها عارض روی عار هر چیز یکه باشان روی آرعصب عرجون
پیمان وغیره عرض پهنا عریض پهنا دار عروض جنس فروشنده عشوق ستایا عاق عاق کننده
علایق آرزو تخته علایه و علالی آنکار اعلا بلند عوایق عاص شده گان عالی بلند عالیات
بلندان عظیم بزرگ عنف زور و ستم عالم دانا عالمون علما علیم دانا علام بسیار دانا
علامه دانشی علامات دانستنیها عظام بزرگان عظمت بزرگی عنیف هر دیگر زیاده
بد گذشته باشد عاقبا بگذر زرگناه ما عنفاف جمع عرف زور عرفان خلق و جود عرفان
کردن عنقا سیمرغ عفو از گناه گذشتن عصر پسین و زمان عصر شیره عصارا موضع
شیره میکیرند عقلا عاقلان عین زر دچشم و چشمه وغیره آمده عیون چشمها عینین آرزوها
عناق بز خاله عنق گردن عقور کلب گزنده عدو دشمن عداوت دشمنی عار
و عیله شکایت علوم دانستن عقرب گژدم علو بالا علم کار کننده عمیم بهره بیدان
عریان برهنه عورت برهنه گان عظمی دانستن آوردن عطاس هم عجب فریب
عجیبن مرشته عذب شیرین عذاب زار عقار شراب عش مرد با ذکر عضب شمشیر

عدوت نزدیکی نمودن عمر راضه راه آوردن بغیر نوبت و غیره عصب بی عصبات قوم
خویش عاکف نموده در مسجد و غیره عوامل گاه گاهی عدد یکا عدد دان حرکات عزمات تسبیت
عزازیل نام شیطان عدل نام حسبتن عدالت عدل کردن عادل دارد در بنده عدول
بزرگان دانشمند علاج سندان عنایت نظر کردن عنفین بوی ناخوش عود بازشین
عجلی گوساله عداوت کینه عنید کینه ور عناد آزار عجیج غبار عصفور گنجشک عشق محبت
دوران عقاب آله عقیق رطب عقید در در آب بیاشد عزاز شبون علاقت آویخته
علق جزه عقربت جن عقاربت جمعها عرصه میدان گاه عرصات صحاها عطاف
بسیار در آنجا باشند عطار بوی خوش فروشنده عطر بوی خوش عطور بویهای خوش عرج لنگ
عرج نر و ماده عقده عقده گره عقصه آستانه عصر بلندی بلند عقوبت آزار و جفا عصیان گناه
عصمت حصار عصمت از گناه عیزه قافله عارکشک عورت گم شده عذار بیکعفی زلف
و معذر دیگر عذار زلف عقب پاشنه عجب خصب پسند عقیده بنیاد عجوز پیره زن عاکز بیت
عجزه نشستن گاه عمار کسی را حاجت بیکار عقرب بیکو عقیقه کنار دریا عزیده جنگ عزیزان
عقول نزدیکی عزت عاطف بسیار عکر لشکر عاکر لشکر با مسجد در سعد جید در ما
عفاف زر عفاف عده کنار دریا عبور کردن عین زر عقله زنان مرد عمارت کنان
عشره عشر بیست عنان مهار لجام عنف قبح عقوبه سخت عنب کشاده یک
میان انگشت سبابه و وسط عنقاب انگور ها عنب انگور عظم استخوان عظام استخوانها
عضد بازو عارض ابرو عزیز در خند علم کوه علی شهاد عقانه زنار علیق بوها عطل
عجم خایه زیر عیر گور نر عالیق زنبق عون یاری عرف بوی عرف بیکوی عزم آهنگ
کار کردن عازم عزم کردن عزیمت حزم عنصر خاصر اعراب و باد و خاک و آتش علوق
جاعت در عایت بلندی عام الاول بار اول عاه قایل بار آینده عاقدان زنان عطار
بر جنبش زنبق عمک عاهر در پدر عمک عمه خواهر پدر عند الله و عند الرحمن نزد خدا و خدا
علایق بار مانده بها علایق بار گشت عزله کوشه زنبق عماد ستون عمیه کار بوشیدن عمامه

عنبه آستانه عبیه بلندی راه عمیق جور عیق جور عاطف مهربان عاطفت مهربانی
کردن عطوف هم خور نیز بلندی عوام نادان عاقبت آخر عورت آخر عشق گیاه تر
عبادت پرستیدن عبد بنده عبید بنده گان عباد آفریدگار عروق رگان

باب الغین

غیر سوی کستان دمرشم دریغ ۵ غرت چه بیدل بیدل کنم علاج دماغ ۵ غبار بین
غلیظ غنم بغین زبان شدن نام غیبن زبان مقطع غنی مالدار غنا سرود عشاق ریم غایب
بیش بودن غضفر شیر غروب فرو شدن آفتاب غمر گمراهی غریق فرو شدن در آب
غیور خورده بین غالیه بوی خوش غاذکران عشق یار یکا غایق کوفتن ماه غنم گوسفند غنیمت
چیزیکه از غیب بدست آوردن غیبت از غیبت فریاد رس غوث پادشاه اولیا غرو
بید نیم ابر غیبن غمام ابر غزم قرض غزه قرض خواهان غوک بن هر در آب باشد
غنود با بلدار غرین بیشه غاب و غیضه بیشه غزور بحر غور نالان کننده غفار آمرزگار
غافر هم غراب کلاغ غرور بیت بیخبری غفور آمرزگار غدر مکر و حیله کار غدر
دیگر غلیظ کننده غلیظ غلظت کننده غمزه رشارت باز برد غمازت رشارت کننده
غنوده خواب سبک مثل غنک غضب زور کرده و ستم نمودن غرف آب درخت
وکف نهادن غاصب چیز ستم گیرنده غرس درخت نشاندن غاشیه خوش غرنو
سیاست غرنده پر سیاست غرض بدان عقل پر ارزد غرض دشمنی غاشیه آنچه
در دوش زین بیندازند غوش جمع غطا پوشیدن غضب تندی کردن غوص فرو شدن
در آب غواص در آب فرو رونده غرب فرو آب غمر نادان غمر نادان غلام
غرب درخت اصفهان غدر فرو رفتن غرقت نادان غرقت غدار انبوه غلی سیم
غزال آهو بره غزال کوه کیکا غیر در آتش زمان هجر سر غیر غرب آرد بر
غصن شاخ درخت غیر نامحرم غفله نادان صبح پایین شام و خفتن پاشنه غلک شیشه
غسال شوینده غسالة آب شستن ۵ طالع الحرمه کند و دشمن آورم بدست
در بکشم زهر طرب در بکند زهر شرف ۵ فرقه کرده فریق کروه فتنه کروه فوز رسته

باب الفاء

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
مرکز پژوهشی میراث مکتوب
موسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

فاخر رستگار فلاح رستگار فارحوش فاره موش فرار گریختن قصر بلوش خانه ارضا خاک پوشی
فتح گشاینده فتوح گشایش روزگار فایق برین فاتح گشاینده فتوح گشودن فلات صحرا فاقه گرسنگی
مردم کردن فتق هنر فاخ راه فکاک گشاده که فرد و فرید تنها فرخ خوجسته مرغ فقد باد
فکل اسب نیقی نور فایق نوراز خیاطی نفع رسان فراست فهمیدن فکر اندیشه فرخت
جدائی فم دهن فتق کار بد فحل نر فصل جدا کردن چیز از بلد کرد خاک بد کار
فایق بد کار فالد تباه فرجایگاه فرخ گشاده فرخش فلق سفیده اول روز فرخ خوجسته
فان دفتر یا چیز فرخی کار خوب رایته باید کرد فرایض جمع فرض دانش فقیه دانشمند فصیح روشن
فصیح رسوا فصیحت رسوائی فصیح دانا فصیحت دانا فرار گریختن فرخجسته وقت جمع
قوم پیر فرخ سایه فرخ ترسان فرعت عدد گردن فصد رگ زدن فصد کار رگ زن فتور
نابودش فروغ روشنی فضا پیر فرعوص خواهش فتی جوانمرد فاخته کبوتر فرهد بوز فرهاد
قوت فو در فیه در رو مرد فیها در او زن فسپس فجانا بکار فرخ شکستگی فعل کردن
فاعل کننده فاعلان کننده کان فرمز اسب فاخر سور در فارسان و فرسان سواران و سوران
فاطر پدید کننده فاتر باز مانده از کار فخذ ران فخذان ران فرخ شاخ فیل پیل
فریس خبر فرایس جمع آن فراست خوش طعم و نام جوش است در میان عرب فرزوج خوجسته
مرغ خانه است فحل ترب فحال تر بها فرگشاده که میان انگشت خنصر و بنصر فکر
کاخ فیقها بیان فهی سداب فرخ کش فؤاد دل فاخ پر مخش دشنام و جمع فوحش جمع
فاخ زرد خضه نقره فوق زبر فوقه زبر او فوج گروه

باب القاف

مقام اسم و مشق و رنیق تفتیق کرت مدام مثر شود ترهی تو فیق قوقور خفتی
کوبک مانند سوف قسم حصه کننده قاسم وقاسم حصه کننده قسم حصه قوه و شکنی
قاسم کننده شکنی قول گفت قوال گوینده قلیل و قلت اندک قلب دل قلوب دلها
قبول پسند قابل پسندیده قرقف شراب قنو خوشه خرما قنات کاریز قادر توانا
قدیر توانا شده قدوس تیک و بری از عیب قنوات کاریزها قدسیان فرشتها قرشت

قال گوانده

قرب اقرب نزدیک قربت نزدیکی قوام ایستاده قلعه بر جزا قلاع جمع قلعه قنوط نا امید
قلاده گردن بند قوم گروه قرابت خویشی قرابت خویشان قبله طایفه قبایل طایفه قاعده
زن قوادک کوزن الحرام زن زر کسب مادر قمقام تمبر قلب جاه قیامت رستخیز
ایستادن قربه مشک آب نعوذ نشستن قائم ایستاده قیوم قوه دهنده و قوت مدد
قصر بلا خانه که بر سر ساخته باشند قصر کناه قاصر کوتاه قصارت کوتاهی قصور جمع
قصر قبله بوسه قفا خیار بادرنگ قابله هم قصاب ارتش قرابه قران بیان
قمر ماه قمر کبوتر قصد اراده راست قاصد رونده راست قتال ده قاتل کشنده قتل قتیل
کشته قج ریم قس قسی قصب حصیر قدر ارک قدر جمع قرار قصه کرفتن قرازه
برزه از قطف میوه قطوف جمع قوس کمان قوس و قزح قاق مرغ و بر مرغ در آسمان
پدید میشود قعر تک قنیب بازه قاز راست قصاص عوض کشتن قرح ریش و زخم
قید بند کوشت خشک قوز پشت رود ما قاق کوشت خشک قطع رمه قصیده نغز قطر
قبس پاره قتل قذف دشنام قنفذ خارپشت قاروره شیشه قرار بر نشستن قطاس
دم کاو خرنوب که دم او را نقره میکیرند و بکردن اسب میاویزند و در بحر میکویند
قوره شیر قبض کرفته قابض کیرنده قرد دست کننده قضات جمع قاض کنندان قاض
کننده قاض خوشنود کننده قحل پیش قطع بریدن قاطع برنده قطاب بیضا قطاع
الطریق برنده راه قاع بحر فلولا قارقصه سنی قصص جمع قصور مد نا قید بند
قعه کاسه قمیص جامه قاهر خضاک قهار هم قصر عفت قطاب کرمان
جامه قرطاس کاغذ قم خاصه قنطره پل قلق ترسان قناطر پلها قنار فلاتیه
در سلاح خانه است قدوه پیشوا قبح زشت قباحت زشتی گران قهاجره
قطام گرد و غبار خواه تراب قطیس بیک آهنگی قدوم بیشه بزرگ قند شکر
قاس آهنگ قده پایه بلند قاس سخت قه مه کوکد قبلی است این بچه قسم است
قصد آهنگ کاری کردن قط هرگز قبله کعبه قطن پنبه قطان پنبه فروش قابله هم

ملک و موزه ملی ملاک

فرع کدو از قسم بوکند قند کبر قلوه بر از نسیم فرازانی قرا کور نر قر کلچه قر سر باقره لیمون
مرسر چشم قر کور قیاس اندرزه کردن شهرمان کاز نره قبل بکو قم جاجز قطب بخ تاوق
اصل شما قر قبل پیش قبلفا پیل رزما قبل پیش از صبح قضا کند شنه

باب الهاء

هزار دشمنم از میکنند قصد هلاک ٭ کرم تو چو هنر زرد دشمنان ندارم باک ٭
کرم بخشنده کلمات تمام کاهر تمام شده کلمه سخن گفتن کلمات سخن گفتن کلام سخن
کاشانه تمام پسند کهف پناه کل هر همه کتاب هر هر کس کاظم خصه دار نگاه دارنده کاخ قصر همه
کفاف معاش گون دنیا گونه بین مور دنیا کبیر بزرگ کنف نمایان و ظاهر کاشف نماینده کاشف
شناسان کننده کاهیب صاحب حکم کام بخش کاخ خانه کعب بلیل کوکب ستاره کواکب
ستاره اکثر خرمه کنون خواهش کفر بی حق راز بلیس بطل بوتا بندان کسب کفار جمع کافر
کرج پاچه کلام هم گفتوه ناند کنف سنگ تنت کثیف کشت کریه زشت سر کنف زمر
کاف نویسنده کنت نوشته کاسب دیده بیت کاسد ارباب کلف قلم کتب کارد هیشه
کاسب کار کننده کدر خرسان کدورت پریشان کوک کارد کلک خوص حر هر مرغ
هیزند کرم زرگرم زرنا کلاب نخانه کناس سر بکن کنل کنس سر بکن خانه کلمه خانه کرنا
بد فرشته کره جان فرشتهان کدس خرمن کتان جو کم کنند کران عجه و سرود کلاه کلاه
کلوم هر نشت نزدیک مردن کم زشتی کمر دلاور کنزی ابر کرمک کلنگ کم چند کنف
چون کسف جلوگاه کوز کوزه کاس جام کل نفس در نفقه الموت همه کس شربت مرگ
باید بخشند کسوف افتاب گرفتن کره اعوزت زهر کفیل بنده کفر نام کلمات کلمه
کفر باله تهدید تمام است هر خدا کوری کنف شانه کمل تجوز کلو تجوز کلف عشق
کمان بود کانو بود کفر بله هزار زد کسوف پوشش کلفان باشه کلوت ابر کوک کلمه
کاک کلمه کاوس هر نرست کرشت میاند در بلا کنار از نرا کلاه بنهکوند کاش
کاه چنند کاش چند کلف سنگ کاش هر چند در بیشمردن کاش هر چند در چند
در چند کاش کلاب سگهای کذب دروغ کذاب دروغ زن کاذب دروغ گوی

کم ابلک

گه کوچک کهان کوکها کهتر کوچکتر کنا دور در دیگر کهان کش دلو کهمان هر چه دیگ کرد پیمان
ساق قدم

باب اللام

خوش عیش خبر باش ای نسیم نگاه ٭ چو جا بر دیدم شبیه و لعاب
لعاب آب دهن لیس سیم مهب تنش لجه دریا لب مغز لهو شغل و بیاعت لاری
لسان زبان لاح روشن لوایح روشنیها لوح هر سنگستان لیس دنبه لیون انهاشته در خشت خوره
علم گوشت لحوم گوشتها لحن آواز لمعه نور لمحه ساعت لمس دست بدن رسانیدن لقا دیدار
لوامع نورها لحاف چادر و جامه خواب هر چه رار کوبند لفاف آنچه رخت در آن پیچند
لغت چیزی که بعضی لغت معنی سخن لغو بیهوده عاقل لوز لوزه لیم کسیکه نه بخواند نه بیوسد
نه بیوساند نه بخواند لوتو لوتو مرد ابله بیت بشرابت چه رنگ لغت ظریف لیل شب لیلا
شبها لیله پریش لیلیم لب لبت عقل بیم لثام لاله مردان لهو مردان لهم دلتا نه لوان
لغت تعلیم لیون شیر چه لاله لوز بادام لم بلد از کس تردد لم یولد از زد کس تردد ولم یکن
له کفوا احد تا شد مرد و راه ماند یکانست لطف سخن خوش لبس بیت اور لبسها بیت اور
لبسم بیت ان نزالیکم بیت نثار لولو گهر لولام اگر نه نثر محظوظ راحت لاس رخت
لطف نازک بی لطافت نازکه و باکیزه و کلطاف نازکه و باکیزه کلطاف نازکه و باکیزه
لطف نازک بی لطافت نازکه و باکیزه و کلطاف نازکه و باکیزه

باب المیم

هر چند بر خرسه ملا ما توان شدم ٭ هر که هر باره روی تو کدم چون نشدم
محمد ستوده محمود ستایش شده محن نیکو شده مزن ابر مایع موضع است ارزش هر
مرد میرود مکارم نیکو خوی مجاهده جهاد کننده محبوب خلایق دوست آن شده موضع قرار
شده مرزه زهره مقالات زبانها معلم یاد دهنده متعلم یاد گیرنده مکاره بزرگ
معلوم دانستن مجهول ندانستن موجه پیدا شده معدوم نابوده مضحک ریشخند شده
محو حال مدارز باران بیوسته مطرا انجا محاب جا انجا مقام مقال عارض مکانات جایگاه
مقامات انجا مکنونات هم محاوره سخن کردن مجالست نشستن مجالس نشستها مخالفت
هر شمن مکالمات سخن کردن مصاحبت خوش کردن محاربت جنگ کردن مخالفت
کاشتن مخاصمت سخن کردن معانقت بلکدیگر را در کنار گرفتن مخاذی برابر مصافحت دست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
مؤسسه فرهنگی هنری کتاب

بکدیگر از کردن ملاعبت دست بازی کردن مواخات مرا دری کردن مراعات رعایت کردن
محاذات برابر کردن مساوات هم مکافات داد خصه نستدن مزاف آینه موهوم
ترسناک موهوم نام شده مهموم و مغموم غمناک مشوم کلی مسموم زهر آلود مرفوع بلند
مسموع شنیدن مقطوع بریده مصروع افتاده در میان خلایق مصارعت در میان
خلایق افتادن مستطیع توانا منسوب نسبت شده مکتوب نوشته شده محجوب در پرده
منجل دانش مروج جنگ زن مروصه بام بزن مزاج طبیعت مفروح نرمان معالج نرم زن
محجوب پناه مهی شده محسوس دیده شده ملاطفت سخن خوش کردن ملامت بد گوئی مشنوان
چشمان مغمومین خشم ناکان مکروهین فرشتگان معانقت عناق کردن معاشرت خدمت
کردن مرضی دوست مشمول پرسیدن دارند مکتوبی با لوح مختلط آمیخته مرادف بدرخ
متوالی هم مرقد جایگاه معارز شجاعت مقبول پسندیده مرجی دارزدین سرگشته
مقرون نزدیک شده محزون غمناک ماضی طرف شنونده مقاطیس سنگ آهن ربا
مقاوی بزرگتر مناص جایگاه دیگر بخشی مفرهم مفرغ بخشیدن لازم کردن مقرر جای معاذ
پناه ملاذ ملجا پناه و ماواجای جایگاه محیض لوح مریخ تاریده مرغدار با
تخم مصاع مهتاب و مزاج کسی مرجلی رنگ ملک پادشاه و ملک پادشاهان ملکی نشسته
ملایک فرشتگان منخت خرز بزرگ مفاید کلید مفاتیح کلید معتمد اعتبار داشتن
مستحسنه نیکو مشاجرت گفتگو کردن مفترض کاری که البته باید کردن مرتبه منزلت
مسنون راه خوب معاران نزدیکی مفاتیح کلیدها مباح حلال معروف شناخته
مرور روایت محدود آنکه خوش و پوشش دانسته باشند محدودات فرشتگان محدود
محدود کاهکشان هر در آسمان میباشد ملاهم و مضاهم نازنیکو مهیمن نزدیکان مهیمن گواه
نزد منوتر آفتاب مصطبه میخانه مرام مرجان با قیمت مجن سپر مبلغ مکان
مفاک شیب مقلد کسیکه پیش باشد مدبر کسیکه در عقب نشیند مدار مرند مرانند منقلا جرکه
در زمین افتاده باشند منقطع جای بریده شدن منقطع کاخانه دهنده منتفع

از خصه کاکون

از خصه کاکون مرکز گوشه ملک درنگ مخلب چنگال مرغ مشام بینی مغان کاهنان
محجوبان علم پر منقود بند شده مطاع صاحب حکم مطیع زیر حکم مطلب آنچه اورا
طلب کنند مطلوب آنچه اورا طلب کنند مقصد قصد شده مقصود خانکه قصد
اوشده ماجد بزرگ مرغوب آنچه اورا خواستار باشند مباسطت زمین گستری
مبطل شجاع دلیر مبذول کرم دار مختلف گردنده ماه منکسف گرفتن آفتاب
ماثورث نه مجید بزرگ محمد بزرگ مقدلتر باگره مناف بی رشده منصف بسیار
کننده منفک جدا زنده مفید فایده دار مرتفع نظر نگاه نمودن
منجنیق چرخیست بطریق گردون هر روز فلک با آب میگردد مرید خواهنده مراد
خواهش مراهی نابالغ مریض بیمار مصطفی نگزیده مرتضی برگزیده
محشر مرگذیده محرم گناه کار مواخذ گناه کار مقصر جاهلند مفاجات مخفی گردن
مغتنم بنوا مضطرب سراسیمه مالح بسر طلای آنچه مردم از راز خدا کار کند
منهی آنچه خدا بیاسا خورم کسیکه بندی رسل کار منتهی آخر کار منلاش بریشانی منافق کسیکه
مزمان و دل دشمن باشد مصحوب همراه شده مکاتبات نوشتها مکتوب آنچه
کسیکه مکتوب از برادر و همزه منفی کار برنگن محرف اندرون خانه مرسلان فرستاده
گان منتقلان مخفی گویان مغضوب غضب کرده شده مقهور کسیکه قهر کرده باشند ملت راه
نما مذهب از راه آرایش کردن محلول الرگ مهموم گرفتن موصوم سنگلاه
ماهر هنر مند منشی چیزی از خصه ساختن مزاناری مناقب وصف منقبت وصف کرده
موجه جان مستقیم راست مدرک دریده مسکین آنکه هیچ ندارد منت نهادن جمع مرده زنان
موت مرگ مره توراهای مفات بت مرد کاهن مقرر آنچه بگذارند مقرر جای گذار
مدینه و مصر شهر مهوکه سنگی که محیط بوزن ماه حله ماهی جمعیت منتشر پرخیست
منجم سال شناس مدائن جمع مدینه ملح کوری ملح نمک منطق کمر ماء آب منافق
پنهان مرده سنگ نزد کعبه مساعب تجنی آمدن مذو مند از آن زمان

محکمه جابکر فرمان دهند ما چیست من که مع ما معه ما او معه مکن مقطع کار مرتق کوبا
محدود در دست ه بدن را گران میکند مذن زبر منقش مر بهیز کار رمق کریان
مطابقت محون چوکان میزان ترازو مدهن حاری روغن شیراب ناودان مهرم
محکم متق محکم متین محکم مار مهندس زدن مخالیم کمیلوه مخالیر الیقا مقال الیش است
ه در میان سینه میباشد مقدم بخت بصه منهاج راه درست منهج هم مورد انحور
مرد درفش منشار زره مسجل کورز مستقص برزیده متهمن بهمکاص طلاع کشتیبان
مخرف بلکش معرق مغز مخاص دراز بندان مظبوط بخته مغرض کنکر طلق مخصر متوقف
نوم کردیم می شراب معدساخته مصمم عزم درست منیف بیوار آهن مکاری جزیره
مصنوع صرفی ممهد کسترده میمون مبارک مبارکم مبارکیس انچه نیت مستقط
پیدا زی مرتصد چشم داشتی مقدع عزیز نو مناجات مخر اوردن مبادت روز نوروز
داد منتشر مرکنده ما دا مدارم و مدارمت همیشه مستانس انس کرفتن مسرت شادی
مفوض سپرده شده موازنت وزن کرده شده مطول دراز مولات پا در بند موالات
سوس مکردن ملاقات هم دیدار شده منجود نو کردن متعهد عهد کردن مفوید قوس کمان
متعاقب پا در پا متدارم همیشه مخلد جاوید ان مخذول خار کرده مبسوط کسترده
مترزد فزدن مقرر روشن مبین ظاهر شده بنا کننده مخفی پنهان مخالفت بر شده
مصادقت راست شده مجازت جزا دادن مطاوعت فرمان بردار مجاسات
شمار ما محتسب شمار کننده مریخ بهرام موافقت کمکداری مستحکم محکم کردن مخشب انکشت
شهار کننده ملک مطیب خوشبوی متشنع برخود داری مصور نصرت یافتن مظفر ظفر یافته
مستحق سزاوار مستخفف خف جوز کار ا مختص هم مقتول کشته ماخوذ کرفتار مهم
مهمات کارها معزول کوشه نشین مانکر کردیدن مانس باز دارنده منع باز داشتی موعد
وعده وعده کاه میل کردیده منوع بود ما مواعید وعده ها مشروع شرع دادن ما عیات
انچه کمه اند مما الخبر از خبر مخضر حاضر شدن محضور حاضر شدن محاضره حاضر شدن

مهدار راه ما

مهدار راه ما منبع مرجع مستقر قرار کرفتن منوطن جایکاه منزل منزل ازدم کرفتن مریع خبار دار
منتبه بوم ازان روز منفور آمرزیده مغفرت آمرزیدن مرهون کرو کرفته شده مرحوم
مرده شده مسجل نوشته شده معلوم دانسته شده مفهوم فهمیده شده محرر نویسنده مغرور فریب خورده
مذل خوار کننده مبذول بخشیده معاطفت مهربانی کردن محصول حاصل شده محصل کننده
مضیف مهمانخانه مکوحه زن مناکحه نکاه زنان مشرق روز برامدن مغرب روز فرو رفتن
مشارق انور مصرع نیم بیت ماخر کرفته منقض بکذرد مشتر خریدار مبتهد راست نظر مولود
زاده در زاییدن معاملات داد و ستدکردن مستوط قوس درست مقر انکس ه باید کرفتن
مقرله انکس ه باید ستاند مقرر ماه قرار کرفته مناصفه نیمه بین زدن محفوظ نکه داشته
محافظت نکه داشتی مضیق تنک مذاق چشیده متام دردمند منثور زنده شده
محرالنظر حیت مرده شده منظوم بستها هم انچه منثور پراکنده مؤمل است مقیم ساکنده
مرتک بنک موجبات فرق موجبات فرضیات مندوشت مندوبات جمع مطلع آکاه
شدن مشرف نویسنده مسموع شنیده شده مصنوع صنعت کار مفصل کم شده مصطلح
کم شده کان مکلف آدم مقدر توانای مشاهده کواهی دادن مراحت کردیدن مستوره
زن بهره کنه منظره نکریستن مسطور نوشته مرقوم بنیاد کرده مکشوف نمایان و ظاهر
مذکور یاد کرده مدارک دریابنده محقق راستها محی راست کشتن پوشیده معاوضه عوض نمودن
مندرج درج شده مجادله جدل کردن مزاحمت زحمت دادن مرحمت مهربانی کردن منور
روشن معطر خوشبوی مکدر پریشان محجب پرده متحاشره بسیار طی رسیده شده است
مرتجه زیاد از بر بنا کننده مستند کرفتار مرخص خلاص شدن مشروط شرط کرده شده
منفرد تنها طلع نوروز طبس رسیدن مقهور غضناک مرموز اشارا معقود کره زده
معاقده جمع آن مسلط کماشته مبتدی بزرک دانشی مشفق مهربان ملبوس رخت ملعون کماشته
مقب تعریف منزل جایکاه منازل جایکاهان مورجه رود بر و کردن منوط مبتلا
مخزون خزینه دار متصل پیوسته مهذب خراب مصفا نماز کننده معمور آبادان متواتر پیاپی

مهدی بخشش کردن منقد بین شبان مرغ زدن برگشته مجروح آمیخته مفلوک ناتوان
منکر سرکردن مستغفر آمرزش خواستن مسجد گشت شهوات بعفت فرستادن
مضاف کلاب دیگره منحرف گردیدن مبادا غارت کردن مبع بهانده مرتبی
مملوک روشن مثلث سه مربع چهار مخمس پنج مکارم بخشنده مقدس کمان دار
مکلی سرمه مساعده دست کردن مبالغات گرای مغفرون نزدیک مستحب اجابت
منهزم گریختن مطلقه از چه طلاق داده بخشند مملوک درم خریده مرزوق روزی داده
شده مختص مرد بند کرد مظاهر هم پشت کردن مستوثق استوار متعذر دشوار مضبوع
اعراب زبر مکسور اعراب زیر موکل گماشته معاذالله پناه گرفتن بخدا معرف نگاه
کردن منفص افزوخته ورودش مخلع پوشیده ملتهب آتش برافروخته مختب محبت مجاور نمودن
معکوس چیزی برگردانیدن معکس برگشته متون زاندرون کتاب معاودت بازگشتن مواظبت
خوردن مصاهرت پیوند کردن معاقبت عقاب کردن مخالفت مجاورت کردن شعبده
جلد کار مقبره گورستان مربوط بسته شده مصلح آتش کننده منقطع کننده مشارکت انبازی
کردن مجیب آزموده ملحوظ ساعت منتر خبر دار مهیبت فرو خشی الباب النون
شراب اعلی کش رود مهیمان بیش ۰ خلاف مذهب آنان حمام امنان بیش
نعیم بهشت نعمت خوش بهار روز نیکو جوهر بهار موعوض بستر ناصر یاری دهنده
نقاب پوشیده روی نقب سوراخ بنام خفته گان نمل مورچه نمام جمع نظام
بیوستن فاء زن شوه زنان بستان فراموش نفاق شرک ورزیدن نفقه معاش
نفقات معاشها نیل کمان نخ رواد ندامت خرمن نخ بماند نخور سنبها نشر زنده
شدن نشوم هم سکین باشند نفور رمنده نعاس یکی نطق گفتار نطاق گرای
بند اسب نخوت تکبر نفحات جمع نکته نزول فرود آمدن نازل هم
نضیج جوشنم نقاضت جوشنم کردن نامیم خفته نامون جمع نبوت پیغمبری
نجات مخلصی دهنده ناجی آبگاه نوماهی ناقه اشتر ندیم همنشین ندما جمع ندیم

ندامت پشیمانی نقل حاضر بیرون شدن نقال بسیار حاضر بحاضر شدن نقل گوناگون نادم پشیمان ترنج گندان نارنج ترنج کفلو گردن تصفیف عمل ندیف بلند شده
نداف پنبه زن نضه محنت نیز عشاک نافی نقد نخره زنم نفاست برشک نخره
بستان نعت تعریف نعوت نقر نقها نحیف زبون نحاف زبونها نافذه
روان نخبه شیب نفیس نارک نفایس باکیزه انظم سخنها بهم آمیخته نشر پراکنده
نفع باد و سود نفحات جمع هر چه نار آتش ناقوس نقاره کافر انست هر دو محل
بانگ اذان مؤذنند نادر چیزی که غریب باشد نوادر جمع نیران جمع زنج نوازشها
نقد معامله حاضر نسیه معامله غایب نغمه آن نانس آدمی نسناس گدا طمیع یا همه
جانب هیچ راه نیاج راهها نمر پلنگ نخره پوسیدن نجاح دادن نقش نگارستن
نفی بیرون نمص از خط نفع نانده نقاع فانده رسان نهال درخت تنه
نوشته نساخ نویسنده نسیج درخت نسوج درختها نصاح بافنده نی خام نابیه
بینا نصب فسته نصاب فسته کننده نصب بر پای داشته نصاح بصحت بند
نافع نصحت کننده نقش نوحه آمده نشاء نشانه ورونق نهب غارت نابهت
غارت کننده نصیف بانگ نیرنگ روز نجوم رازها نوک زبان سب هیچ زبان
شمشیر و تیر نجم ستارگان نجوم ستارگان نیمه غیب نام غیب کننده نصیف منفعه
نصف نیمه نزل بیشت تاثر کرده نخن و نا نامی نعم آری نحاس مس نصل سکان
نهر نصب و زیاد نار شتر بر نعل مؤنث نقرار نقص کم ناقص کم کم نقصان
کم نهار همگان نخل و نخیل درخت خرما نخست اول نخیل اولین نحاله
سبوس نحاس جوه بهیمه خرد نجد بر اوراز نهر گرگس نخیب بزرگ نجات رهانیدن
نظر بند نفاء بودونه نعم چارپایان نعم نعمت نه همتا ندارد نعمت همانشینه
نصرت یاری دادن ناطور دشتبان نجار چوب رود نکر نهی حرام کردن نوازی
جمع نعمت بیشت نقاد روان گران نباء خبر نقرب بنزدیم نجس میم نابیم

ملک و موزه ملی ملک

انقلی میکنیم تقعد می‌نشینیم نرسل میفرستیم نقول میگوییم نقره میخواهیم نکتب مینویسیم
و همچنین بنون و بنوبه و بعض بعضه نهایت آخر

الباب الواو

ای نقاب ماه و شاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ توتوه لالای تو
و لا تموت و صاحب والی خداوند و اطرافه و اطراف تمام واقع نگاه دارنده
وجه روی و حسه روی شناس و وجوه رویها و اوسط میانه و وسط میانه و چیز مختصر و درد کل
و هم نرسنگ و اجمه نرس و زر گناه و وحش حیوان و وحش جمع وقف و وقوف ایستاده
واقف خبر وقف خبر و بصاحب وحدت تنهائی و توق استوار و بنظر نگاه کننده
توشش مختصر بنند و فق همراه دلالت ایران وضع بر بهنر کاران و زمع روکش
وضوع روشنائی و لدفرزند و لدان فرزندان والد پدر والده مادر والدین پدر و مادر
و هم شست و دهی و قرخر و وضع و ودود مهربان و ثاق بند و صلوات
و ملح نماز و ملی جایگاه و قدر آسمان و جمع درد و جمع درد تنگ و زق بی و ضیع بزرگ
و لوح اندازه و داخل نمودن و رق نقره و دقه کار سخت و ملح روشنائی و کیل کاشته
و بر شر و بیع نوائی و اسع میان فراخ و لیمه طعام داده در جمع بمردم مید بنده
و ماک گناه و عید وعده دهنده و عظ نصیحت و اعظ نصیحت کننده و قاع بی شرم
و قاعت پشیمان کردن و رم آمرزگار و عیت نصارش و صیاء نصارشها و رق برگ و رفع
افتاده و وقوع افتادن و وقع افتاد و هم نشیب و ثل بت و تربت پرست و هم
القادر است و توانا و هبق کند و ولید فرزند و دربی مانده و شاع لباس
از بر ران زنان میافتد و تهمت حاری بند و غنی شستن و فاغ کیش و فمع محو چیز از نیکی
جدا کردن و رک سر بن نفس نشناخته و رانک و پس و دور و بنده و رد رسیدن و رق
استوار و کلا همه و کالت کماشته و دع بدرود و سع قوت و توانا و سعت هم و جمع
و صاح آن زمر جادوان به خداوند مر آن ده و ران به هوا و نیست
هوا القادر است توانا هو و ع کجا و هول زنده ما در راه تا هدایت راه نمود

هدیه بخشش هدایا جمع هفوه خطا کردن لا مون سحر هفوات خطا کنندگان هیا و هیع غبار
هجو دشنام هجر جدائی هجرت از وطن هجر شدن هوان و اهون خوارتر هوا و ما ناچره
کرمان ماه و یه حرف هزیمت گریختن هرم بسیار پیر شدن هزر شیر هره شیر ماده
ابیت هم برگرد ماه بیند و هیع خرمگس هلال ماه نو هارب گریزنده هدر باطل هزل
بازگردان هیثم غمناک و اندوه هات بیار هاتو بیارید هاتف آواز غیب هیبه بخشش
هبات بخششها هره گربه هزان نشران لاغر هذی قربی هزل باده کنفش هدر زر هوند
هموم اندوه هدت ترکان هدنه صلح هزن نشانه هبت آهنگ دل هجر آتش تعجب هیضه
فراز هدان پیدا هجرت هجر هی بلند کفش هبوط پستی هامت ترسان هارفته
هازل مسخره هنیف برگ درخت هش تندرست هیکف بسیار هنود هند هیهات چیز یکه
بدر روشن از یکا یکه هزر بلبل هذا این هنا اینجا هناک آنجا هیت فرود تر
هنگان هیشتان هزبان همره همچه کلمه هزون زدن هناک پشت بعض هم بسیار
هیضم گذرنده هلم شتابید اتم کم بیاورید گواهان خود را حاضر گذارنده

الباب الالا

تا حوالت تا تقاضا تراز و بو حل عقد حلا جان دهی او وفا در خاک نیست بر ملا
لازم ابته لازب مرشته لاغم ملامت کننده لاهی متغفل بکار دین لایق قدر لاهو بسبب
و فرار لا اله الا الله نیست معبودی مگر او هم جمع ما را فرید است لا حول و لا قوت الا بالله
تمکر و مر از گناه و ندارم توانائی بر طاعت کردن مگر بتوفیق خدا لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذوالفقار لا لا نورنا لا یح روشنی لا وح گرفته
لا حق عجیب لا مع نورنا لا مر رسیدن لا ریب شک نیست لا حق مرد و بدها لا ع جنس
لا به ابتلا لات بت لا لا زال همیشه لا نه لا تقعد مشنین لا جیب بیمار لا نوس میر
لا برید بمنجو هد لا مرکب سوار هنو لا تنزل فرود میا لا ذع در دیگ در بدن چدا مشود
سوزش دارد لا تا کل مخور لا تنب مباشام لا ذخل رفتن میا لا تخرج بیرون مرو
لا تقرب مزن لا تکف مترس ایمن لا تحزن مخور مباش لا تمقتل حق مکشید

کتابخانه و موزه ملی ملک

الباب الياء روز کاریست مر مادر کنوان صدالاس خوفش را نه موضع دکران میدارد
بیقی تا برگ فردوس بوج آفتاب یم دریا یقین راحتی چه بخت بلند باشد تا امید تسکین نام
بیقیران است یوم روز یمین راست یسر چپ یقطع بمعنی مراع بدید بدست یمین بمعنی
یحموم دو یعقوب بت یعوق هم بخور چیز است بطریق لیر اندک بیور یا نیست
یلبه و یعسوب زره بوام نیست یسبت السبوم شنبه یوم الاحد روز یکشنبه یوم الاثنین روز
دوشنبه یوم الثلثا روز سه شنبه یوم اربعا روز چهار شنبه یوم الخمیس روز پنجشنبه یوم الجمعه
روز آدینه یثرب مدینه یادی یمنه راست اوبسا راحت او یفوع چشمه
پراعه قلم تراشیده یسر سوال یمین سوگند یقین بسیار یتیم بی پدر یسر یا مادر بوند
آنروز یعمی کار بیکند یعملون کار میکنند یثرب میباشاند با گل میخور دستبل
میپرسد لا تثرب منوش اجتناب و تجنب و تجانب هم بمعنی هر چیز کردن
اجلال و تبجیل و تعظیم و تفخیم همه بمعنی بزرگ است اختفاق و استحباب و اختصاص
همه بمعنی نیز راست و استهلاک بمعنی نیست شدن نیز آمده و التیاق و اجتماع
و ایتیام و انتظام و انتظام بمعنی فراهم آمدن است اعاظم و افاخم بمعنی بزرگ
ابتهاج و ابتاج و بهجت و بهج و فرح همه بمعنی مسرت و شاد شدن است ابتهاک
و استغاث و تضرع و مراعه و مسکنت همه بمعنی زاری کردن است ابلاغ و ایصال
و تبلیغ همه بمعنی رسانیدن است احتیاط و احتیاز و احتفاظ و انتخاب همه بمعنی
اختصار و برگزیدن کوتاه کردن سخن استمرار استوار شدن قلع قمع از بیخ بر کندن
خلع بیرون کردن نزاع اسم مرغی است و گوشه کمان نیز نزاع تنگو بیدلفظ
قصر کردن مربوط بسته شده منوط باز بسته اختلاط در هم شدن التیاع سوخته
شدن ایثار زاده یا رزق حق اصطناع با کسی احسان کردن متمتع برخوردار
تخلیط آمیخته کردن استیشاع ناخوش آمدن و تلخ گوشدن ترکیض چشم در آن
نقش نگار کردن تفویض و تقویض کار بکسی واگذاشتن غمض و غموض پوشیدن

و پوشیده و حیران شدن المهلهل مشکل استنباط بیرون آوردن لطف کنز اندیشه پوشیده
خطه هلاک کننده و ماظر کننده قصاص قرار زد و بعضی اصل نیز آمده حدیث نخستین مرتبه
نوشناظر یوم آرزوده کاندن جام رتق یعنی متفق شدن ماحلا اینجا عامر آبادان
عامر ویران شدن تمام منزل جانوران ده رباب نجس خار کار نیمه تیز تا مت ضیاب
شیخ موی بیت خلاشه خار و خس دیو یاس مغلوب بیوار غیب مستظم خشم فرو بردن
مبهم کرده مغتم و معظم کسیکه در جواب عاجز آید نشیم جوی ضیم سخت هم آزار کردن
آشتر ساز در نسط و نبط و مباسطت همه بمعنی گشادن
مشهور که آنکه مرا در دو گواهی دهند آنا جاده را جاده دریچه
بیغز آغاز کسه هنوز در بوست حظ
کحل سحل کوش سعفص زود بیا هو خوش
فرشت ترمت کور شحنه نگاه داشت
ضفع تمام کرد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
موزه و مرکز اسناد ایران

آستان قدس رضوی
مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک

آستان قدس رضوی
موزه ملی ملک
مؤسسه کتابخانه